

جلوهای توحیدی و مراتب آن در دیوان حکیم سنایی

hamzehm661@gmail.com

کلمه حمزه محمدی ده چشمه / دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان
مؤگان جهاندار / دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد
دریافت: ۹۸/۵/۲۲ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۵

چکیده

سنایی بنیانگذار واقعی منظوم عرفانی است که قرنی بر اذهان و قلوب تسلط داشت و اشعار وی علاوه بر نقل در متون تصوف از قبیل سوانح غزالی و لوائح منسوب به عین القضاة و کشف الاسرار میبیدی، در مثنوی و فیه ما فیه مولوی و... نیز به استشهاد آمده است. از آنجاکه توحید یکی از مباحث عرفانی است که در آثار سنایی بازتاب گسترده‌ای دارد. این پژوهش سعی می‌کند با تحقیق در آثار سنایی غزنوی، توحید و نمودهای توحیدی را در آثار این شاعر گران سنگ یافته و به این نتیجه برسد که در اشعاری که سخن از افعال حق تعالی است، عقاید سنایی گاهی به اشاعره نزدیک می‌شود، اما به‌طور قطع نمی‌توان ادعا کرد که سنایی در توحید و خداشناسی سمعاً و طاعتاً از نظام توحیدی اشاعره پیروی کرده است. سنایی در باره‌ای از بحث‌ها، همچون منحصر ساختن نقش‌ها و کارها به خدا، آهنگ گسترش کلام اشعری است، اما با طرح اندیشه‌های فرقه‌های دیگر مانند شیعه، قصد دارد با نزدیک کردن مذهب‌ها، مسلمانان را در سایه اصل توحید یکی سازد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، توحید، اشاعره، سنایی، صفات سلویه.

مقدمه

که کاملاً از صمیم دل مایه می‌گیرد و منعکس‌کننده احساسات و عواطفی است که ضمن برخورداری از چاشنی شور و حال عاشقانه و عارفانه به سبک عراقی نزدیک است. از این جهت، سنایی اولین شاعری است که مضامین و اصطلاحات صوفیانه را وارد شعر فارسی کرده است. هرچند قبل از او شیخ ابوسعید/ابوالخیر چنین اقدامی داشته است، اما سنایی با دقت و قوت بیشتری این حرکت را دنبال کرده است. او دشوارترین و مرموزترین معانی را در شیرین‌ترین عبارات پدید آورد و پیشرو عارفانی چون عطار و مولانا شد.

از آنجاکه توحید بحث اساسی دین و کلّ اسلام است، در متون عرفانی به عنوان شاخه اصلی و ریشه تمام اعتقادات مورد بررسی قرار گرفته است و به قول علامه طباطبائی که می‌فرماید: «توحید وقتی گسترش پیدا کند می‌شود کلّ اسلام؛ وقتی فشرده شود، توحید به دست می‌آید. توحید مثل یک گنجینه فشرده‌ای است که در ظاهر به عنوان یک اصل اعتقادی ساده جلوه‌گر می‌شود؛ اما هنگامی که باز شود و گسترش پیدا کند کلّ اسلام را دربر می‌گیرد» (طباطبائی، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ص ۴۴). عارفانی که به واسطه قطع تعلقات دنیوی به معدن علم، اتصال یافته‌اند و دیده بصیرتشان به نور مشاهده ازلی روشن شده است؛ به طریق علمی و یقینی و برهان و دلیل قطعی و کشف و شهود قلبی می‌دانند و می‌بینند و می‌یابند و گواهی می‌دهند که هیچ کس و هیچ چیز لایق عبادت مستحق اطاعت جز خدای یگانه و بی‌نیاز و بی‌انبار نیست؛ وجود ازلی و حقیقت مطلق که از آغاز احد و صمد (بی‌نیاز) بوده و هیچ نقصی و تغییر و تحولی در او راه نداشته است.

ذات او فراتر از عقل و فهم و وهم ماست و از آنچه می‌پنداریم و وصف می‌کنیم، پاک و منزّه است. دلیل وجود او وجود اوست؛ چراکه وجود او واضح‌تر و روشن‌تر از آن است که نیازمند دلیل باشد. از شبلی پرسیدند توحید چیست؟ گفت: «هر کس [گمان کند می‌تواند به نحو کامل] حق تعالی را توصیف و تعبیر کند کافر، و هر کس از او رمزی و اشاره‌ای آورد، بت‌پرست است و...» (کاشانی، ۱۳۸۱، ص ۹۷).

از جمله کسانی که بحث توحید را هدف و اساس کار خود قرار داده، حکیم سنایی غزنوی است. بر همین اساس، این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا به بررسی توحید و مراتب آن در دیوان این شاعر بزرگ می‌پردازد تا به سوالات زیر پاسخ دهد:

- آیا سنایی در توحید باری تعالی از اشاعره پیروی کرده است؟
- سنایی بیشتر به دنبال اثبات صفات خداوند (صفات ثبوتیه) است یا نفی آنها (صفات سلبيه)؟

اگرچه همواره موضوعات عرفانی مورد توجه محققان و

حکیم ابوالمجد مجدودین آدم متخلص به سنایی، شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که در سال ۴۳۷ هجری قمری در غزنین متولد شد. پدرش «آدم» از خاندانی شریف و بزرگوار بود. سنایی چه در روزگار خود و چه پس از مرگ مورد احترام و تجلیل بسیار بوده است. ابتدا یک زندگی شاعرانه به سبک شاعران درباری داشت و مانند فرخی و عنصری، مدح شاهان غزنوی می‌کرد. در قصاید خود از فرخی و منوچهری پیروی می‌کرده است و گاهی به اشعار مسعود سعد نظر داشته است. بیشتر اشعار سنایی در ابتدا هزل، هجو، لغو و مطایبه و شوخی بوده است. قبل از سنایی سابقه ندارد که شاعری به این شدت موضوعات مبتذل وارد شعر فارسی کرده باشد. آنچه که از قصاید وی برمی‌آید، این است که تقلید و پیروی از شاعران گذشته او را راضی نمی‌کرد. به گفته وی:

هستم من آن بلند که گشتم ز چرخ پست هستم من آن عزیز که ماندم ز دهر خوار
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۳۳)

آنجا که انتساب (لای خواری) به او دادند، که روز اکبر از تو سؤال می‌شود که به پیشگاه باری تعالی چه آوردی، چه عذری می‌آوری؟ انقلابی درونی در وی به وجود آمد و او را به عالم تصوف و عرفان سوق داد.

سنایی پس از روی آوردی به جهان عرفان و تصوف شهریاران ظالم و جهان‌خواران متجاوز را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد:

تو همی لافی که هی من پادشاه کشورم پادشاه خود نه‌ای چون پادشاه کشوری؟
(همان، ص ۲۵۰)

افکار نوین حکیم سنایی، شعر فارسی را با اندیشه‌های صوفیانه آمیزشی اساسی و بنیادین داد و موجب شد تا بنای محکم و استوار کاخ شکوهمند ادبیات عرفانی در دوره‌های بعد پی‌ریزی گردد و کسانی چون عطار و مولوی به او افتخار کنند.

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم
(مولوی، ۱۳۶۵، ص ۲۳)

شعر این دوره از عمر سنایی به پرمغزی و درستی و صحت معانی ممتاز و گذشته از مسائل توحید و مطالب علم الهی حاوی پندها و تربیت و سلوک جاده تحقیق و به دست آوردن زندگانی حکیمانه و فوز اکبر یا خیر اکمل است که آرزوی بشری است، هر بی‌تی از آن اقلیمی و هر هزلی تعلیمی است.

هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۸۵)

تغییر شیوه سنایی تابع وضع روحی و روانی او بوده است. در دوره اول، مداح و در دوره دوم سبکی کاملاً متفاوت داشته؛ سبکی

و برتر از آن است. این صفات که عبارتند از: مرئی، محل و جهت، جسم و احتیاج، مختص موجودات مادی است (همان، ص ۵۵۶).

۱-۳. توحید افعالی

یعنی هر وجودی، هر حرکتی و هر فعلی در عالم است، به ذات پاک خدا برمی‌گردد، مسبب‌الاسباب اوست و علت‌العلل ذات پاک اوست. تمام جهان و آنچه در آن وجود دارد، از کوچک و بزرگ، همه مخلوق خدا هستند. خدا آنها را از نیستی به هستی درآورده است و آنها را نگه‌داری می‌کند و همه به اراده او برپا هستند. هرگونه تصرف و تغییری در پدیده‌های جهان به اراده او انجام می‌شود (همان، ص ۴۴۶). توحید افعالی شاخه‌های متعددی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: توحید خالقیت، توحید ربوبیت، توحید در قانون‌گذاری و تشریح، توحید در مالکیت، توحید حاکمیت، توحید اطاعت.

۲. معنی و مضمون در شعر سنایی

آنچه که سنایی در طول تاریخ شعر فارسی به یادگار نهاد، ترکیبی از «عرفان» و «زبان منسجم» اوست که اندیشه‌ها را به لفظ و عبارتی زیبا ادا کرده است؛ به گونه‌ای که بعد از سنایی، رایج‌ترین مضامین شعر فارسی، مضامین عرفانی می‌شود. اگرچه قرن‌ها از زمان سنایی می‌گذرد، ولی هنوز در صدر مضامین عرفانی و آغازگر این راه بزرگ به‌شمار می‌آید، و این نشانه کمال توانایی او در تجارب روحی است که بعدها بزرگانی همچون مولوی و عطار به عالم ادب و عرفان روی می‌آورند و سنایی همچنان بر قلّه رفیع این تجربیات قرار دارد.

در آثار سنایی تمام مفاهیم و معانی وجود دارد. هیچ اندیشه‌ای از اندیشه‌های عالم تصوف وجود ندارد که رگه‌ای از آن در شعر سنایی انعکاس نیافته باشد. «در مسئله خدا و معرفت و جهان و انسان، ظریف‌ترین اندیشه‌های عرفانی را عرضه داشته است و یک نظام عرفانی کامل را در قصاید و غزلیات و حدیقه تبیین کرده است؛ این جهان‌بینی همان است که در آثار عطار و مولانا به نقطه اوج می‌رسد» (فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۲۳۰). مضامین عرفانی سنایی بی‌نظیر و بی‌سابقه است؛ چنان‌که در تبیین جهان‌بینی عرفان، بعضی اندیشه‌ها را به سرحد کمال رسانیده است. «اندیشه‌هایی که در ساختار جهان‌بینی سنایی مؤثر بوده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دادن موضوعاتی چون قضا و قدر، قدم قرآن، قدم صفات الهی، لامکان بودن عرش و امثال آن، مواردی است که سنایی را به خود مشغول کرده است» (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

پژوهشگران زبان و ادب فارسی بوده است و توحید در متون عرفانی از قدیم تاکنون به اشکال مختلف مطرح شده و در اشعار شاعران نیز بازتاب‌هایی داشته، اما در آثار سنایی که بنیانگذار ادبیات منظوم عرفانی است تا آنجا که تحقیق شده، مورد بررسی قرار نگرفته و در این زمینه پژوهش مستقلی وجود ندارد.

۱. مراتب توحید

توحید عبارت است از گواهی دادن به یگانگی خداوند در ذات و پاکی وی از هرگونه انباز و فرزند؛ گواهی دادن به یگانگی او در صفتهایی که در آن بی‌شبهه است و نیز گواهی دادن به یگانگی خدا به نام‌های حقیقی ازلی (انصاری، ۱۳۸۸، ص ۲۱۰-۲۱۱).

۱-۱. توحید ذاتی

اعتقاد قطعی به یگانگی خداوند و عدم وجود هرگونه هم‌تا و شبیه برای او، که با تمام دلایل نقلی، عقلی و آیات قرآن مجید قابل اثبات است. یکی از مبانی خداشناسی اسلامی، بازشناسی شناخت ذات خداوند از شناخت اوصاف و افعال اوست. شناخت ذات الهی برای هیچ موجود دیگری، از جمله انسان، ممکن نیست؛ چراکه ذات خداوند، نامحدود و نامتناهی است و موجودات دیگر متناهی و محدودند و ناگفته پیداست که موجود محدود را راهی به سوی شناخت ذات نامحدود نیست:

به‌کنه‌داتش خردبرد پی / اگر رسد خس به‌قبر دریا
(مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۰، ص ۴۴۶)

۱-۲. توحید صفاتی

هرگز احدی شبیه و مانند او نبوده و نیست. جمله «لیس کمثله شیء» پایه اصلی شناخت تمام صفات خداست که بدون توجه به آن به هیچ‌یک از اوصاف پروردگار نمی‌توان پی برد. صفات پروردگار به دو دسته: صفات ثبوتیه (کمالیه) و صفات سلبیه (جلالیه) تقسیم می‌شود. صفات ثبوتیه (کمالیه): صفاتی است که ذات پاک پروردگار به آن متصف است و شامل دو دسته می‌شود:

الف. صفات ذات که عبارتند از: علم، قدرت، حی، قیومت، مالکیت و حاکمیت. ب. صفات فعل که عبارتند از: رحمت، تکلم، اراده، خالقیت، رازق، رب و منعم.

صفات سلبیه (جلالیه): صفاتی است که ذات پاک پروردگار از آنها منزّه است و ذوالجلال از صفاتی خبر می‌دهد که خداوند «جل»

جانست را دوزخ آشنایه مکن
از خیال محال دست دار
کن سرای بقا برای توست
خاطرت را محال آشنایه مکن
تا بدن بارگه بیایی بار
وین سرای فنا نه جای توست
(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۴۲)

خدایی که او می جوید خدای یگانه‌ای است که شناخت او جزء
به عنایت او میسر نمی‌شود.

گر نه ایزد ورا نمودی راه
عقل بی کحل آشنایی او
از خدایی کجا شدی آگاه
بی‌خبر بوده از خدایی او
(همان، ص ۴۲)
(همان، ص ۴۴)

از دید سنایی توحید واقعی این نیست که خدا را یکی بگویند،
بلکه آن است که با وجود او و در جایی که سخن از وجود اوست باید
هر وجودی را معدوم بدانند و همه چیز را نیست انگارند. لیکن فقط
اهل معرفت و تحقیق‌اند که با عنایت حق به این مقام می‌رسند؛
کسانی که با مردم عادی و اهل ظاهر بسیار متفاوتند و جایگاه واقعی
خود را در وِزای جسم و جان می‌جویند.

آند است و شمار از او معزول
آن احد نی که عقل داند و فهم
چون بیرون آمدی زجان و زجای
صمدست و نیاز از او مخزول
و آن صمد نی که حس شناسد و وهم
پس بینی خدای را به خدای
(همان، ص ۶۴-۶۶)

به عقیده سنایی شهادت گفتن تنها این نیست که لفظ «لا اله
الا الله» را بر زبان آورند، بلکه آن است که در نهایت به نفی
«ماسوی‌الله» انجامد. نفی همه کاینات عالم که هستی آنها نمود و
سایه‌ای است از حقیقت حق. از نظر او «لا»ئی که در لفظ شهادت
وجود دارد همه چیز از جمله جاه و مقام را نیز از میان برمی‌گیرد:

بوســــــــــــــــــــــتان الا الله
برکش و نیست کن قبا و کلاه
(همان، ص ۱۱۵)

براساس عقاید عارفانه سنایی، آن که مثل یک عارف «لا اله الا
الله» می‌گوید دیگر هیچ، جزء خدا نمی‌بیند، از هیچ چیز نمی‌ترسد و
از هیچکس پروا ندارد (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۵).

۴. بررسی توحید در دیوان حکیم سنایی

قصیده زیر که مناجات‌گونه است به احتمال زیاد در آخرین سال‌های کمال
شاعری سنایی سروده شده است. وی این قصیده را در حرف «الف» و برای
آغاز دیوان در زمینه توحید سروده است و در آن مروری دارد بر مجموعه
عقاید خویش درباره ذات و صفات باری تعالی، آفرینش جهان و انسان و
سرنوشت و مسئله گناه و لطف الهی (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۶۷).

ای که در دل مشتاقان از یاد تو بستن‌ها
برجن بی‌چونی، از صنع تو برهان‌ها
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۱۷)

معتزله عقیده دارند که کلام، صفت فعل خداست؛ سنایی با
اعتقاد کامل به قدم خدا کلام مخالفان را مورد نکوهش قرار می‌دهد
و در ابیاتی صفات قدیم خدا را چنین بیان می‌کند:

جلال و عز قدیمش نبوده مُدرک خلق
به ساحت قدمش نگذرد قیام فهوم
نه عقل باید بر وی سیل مثل و مثال
نهاده قهر قدیمش به پای عقل عقال
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۸)

بحث در صفات الهی، قدیم و حادث بودن آن، از مهم‌ترین
مباحث کلامی است. سنایی در اعتقاد به «قدم صفات الهی» یکی از
پیروان سرسخت این عقیده است و حدوث صفات را در شأن و مقام
حضرت احدیت نمی‌داند:

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها
بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان‌ها
(همان، ص ۵۳)

مذهب و مرام اعتقادی هر کس در جهان‌بینی و کیفیت تفکر او
نسبت به کل هستی، نقش بسزا و شایسته‌ای دارد. بررسی ظاهری آثار
سنایی نشان می‌دهد که علی‌الظاهر از پیروان مذهب اهل تسنن بوده و از
دیدگاه اشاعره در مورد «قدم صفات الهی» به اظهار نظر پرداخته است:

مقتسی که قدیم است از صفات کمال
صفات قس کمالش بری ز علت کون
منزهی که جلیل است بر نعوت جلال
نمای بحر لغزش بداده فیض وصال
(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۳۴۸)

مضامین اخلاقی و حکمی و علمی و افکار و اندیشه‌های فلسفی
و کلامی را که ریشه در جهان‌بینی سنایی دارد، می‌توان در آثار
شایسته او به وضوح دید.

۳. توحید در آثار سنایی

در روزگار سنایی، عرفان در مشرق‌زمین در حال تکوین بود،
به‌گونه‌ای که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری وجود
اندیشه‌های عرفانی با اشعار صوفیانه را در آثاری چون *اسرارالتوحید*،
تمهیدات عین‌القضات، *کشف‌الاسرار* میبیدی و *سوانح احمد غزالی*
می‌توان مشاهده کرد و چنین به نظر می‌رسد که سنایی به این آثار
توجه داشته است. سنایی در میان مثنوی‌سرایان و قصیده‌گویان و
غزل‌پردازان کهن از معدود شاعرانی است که در اشعار خود پیام و
هدف خاصی دنبال می‌کند (فرروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۲۲۵).

اساس پیام و هدف او بر محور توحید و عشق استوار است که از
طریق درون‌بینی و تحذیر از ظاهرپرستی و خودبینی می‌توان به
معرفت آن نائل آمد. «سنایی همچون مرادی دل‌آگاه، سعی می‌کند
مخاطبان خود را با شناخت راه حق و حقیقت تحریر کند و آنان را
به عالم نور راهنمایی کند» (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۴).

از دیدگاه سنایی جهان آفرینش، پدیدارگاه پروردگار نیز هست؛ زیرا در غیر این صورت او از رهگذر پدیده‌ها شناختنی نبود. سنایی ضمن اشاره به حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَأَعْرِفَ» شناخت حق را علت غایی آفرینش و راز وجودی پیدایش معرفی می‌کند:

حکمت از بود خلق معرفت است
 کُنْتُ كَنْزاً بِيْلَانِ اِيْنِ صِفْتِ اسْتِ
 (سنایی، ۱۳۶۰، ص ۹۰)
 در ذات لطیف تو، حیران شده فکرت‌ها
 بر علم قدیم تو، پیدا شده پنهان‌ها
 (سنایی، ۱۳۶۱، ص ۱۷)

ذات لطیف: از اسماء الهی است. علم قدیم: صفت قدیم را برای علم حق از آن جهت آورده تا نشان دهد که علم باری مانند دیگر صفات او و همچون ذات او قدیم است و چنان نیست که چیزی در ذات او عارض یا حادث شود.

بر پایه دانش کلام، تنها خداوند قدیم (همیشه موجود) است و همگی جهان هستی از جمله انسان حادث (مسوبق به عدم) به‌شمار می‌آیند (حلی، ۱۳۷۶، ص ۴۷-۴۸). سنایی بر قِدَمِ ذاتِ خدا و ممکن‌الوجود بودن همه آفریده‌های وی این‌گونه تأکید می‌کند:

صُنْعُ او را مَقْدَمِ اسْتِ عَدَمِ
 ذَاتِ او را مَسْلَمِ اسْتِ قِدَمِ
 (سنایی، ۱۳۵۹، ص ۸۷)
 بی‌رشوت و بی‌بیمی بر کافر و بر مؤمن
 هر روز برفاشانی از لطف تو احسان‌ها
 (سنایی، ۱۳۶۱، ص ۱۸)

خداوند بدون هیچ احسان همه را (کافر و مؤمن) مشمول رحمت خود قرار می‌دهد. او کریمی است که از خزانه غیب، تمام موجودات (گیر و ترسا) را یکسان خوراک می‌دهد. «احتیاج» از صفات سلویه (جلالیه) پروردگار است که از آن میراست.

بسیار گه کردیم، آن بود قضای تو
 شاید که به ما بخشی، از روی کرم آنها
 (همان، بیت ۲)

طبق اعتقاد صوفیه، همان‌گونه که خداوند آفرینش‌گر اعیان است، آفریننده کارهای بندگان نیز هست. بدین‌سان، هیچ آفریده‌ای توان پدیدآوردن کاری را ندارد، مگر اینکه خود به وی توان ببخشد و هیچ خواهانی اراده پدیدآوردن چیزی را ندارد، مگر به خواست او (یثربی، ۱۳۸۴، ص ۵۲۱). سنایی ضمن درست انگاشتن بر فاعلیت خدا، بر این باور است که فاعل، یکی بیش نیست و هیچ‌کس را جز او فعل نیست.

خالق و رازق زمین و زمان
 حافظ و ناصر مکین و مکان
 (سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۱)

«و اَمَّا الَّذِيْنَ سَعَدُوْا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِيْنَ فِيْهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوْبٍ» (هود: ۱۰۸) جمله «اَلَا ماشاء ربك» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند و ارتباط همه

چیز به مشیت و خواست اوست. شفيعی کدکنی در کتاب *تازیانه‌های سلوک* درباره این قصیده می‌گوید: «می‌توان این قصیده را از *منطق الطیر سنایی* خواند. در آن توصیف بهار، پرندگان و صور گوناگونی است که ارتباط با حق تعالی دارند. این قصیده به احتمال قوی از دوره‌های شکل‌گیری شعر زُهد در ذهن و ضمیر سنایی است» (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۴).

گواه رهرو آن باشد که سرش یابی از دوزخ
 نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا
 (سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۸)

از دیدگاه سنایی تا زمانی که بنده، خودی خود را در میان می‌بیند، هیچ‌گاه به مشاهده آنچه در ماورای او قرار دارد، نمی‌رسد و بی‌تردید آنچه سالک را از خودی و دیگر بلاها و تباهی‌ها نجات می‌دهد، عشق است (ر.ک: سنایی، ۱۳۵۹، ص ۳۲۶). این عشق است که همه موانع فَنایِ سالک را از مرحله انسانی برای زاینده شدن در مرحله فرانسائی برطرف می‌کند و او را به رتبه «لی مع‌الله» می‌رساند (ر.ک: همان، ص ۳۲۸). نشان رهروی و عاشقی آن است که محو در ذات حق شوی و از خود فانی شوی. اگر محو شدن به حدی برسد که آثار «من» نیز محو شود، «محق» نامیده می‌شود و این فناست. فانی شدن در ذات و صفات حق است (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۷۲).

سخن، کروری دین گوئی چه عبرانی چه سُرِیانی مکان، کز
 بهر حق جوئی چه جا بُلُقا، چه جا بُلُسا

ذاتت نه مکان‌گیر و لیکن زتصرف
 خالی نه زایات تو یک لحظه مکانی
 (سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۸۷)

مکان و محل از صفات سلویه (جلالیه) پروردگار است. خداوند محلی ندارد، به هر سو رو کنید، خدا آنجاست. مشرق و مغرب اشاره به دو سمت خاص نیست؛ بلکه کنایه از تمام جهات است. در روزگار سنایی، فرقه‌هایی مانند «مشبهه» و «مجسمه» در توحید باری تعالی به تشبیه آفریدگار به آفریده و نیز تجسم باور داشتند و برای خدا اثبات «جا و مکان» کرده و معتقد بودند: «آنچه جا و مکان داشته باشد، معدوم است، نه موجود» (شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۵). سنایی با وجود اینکه با نگاهی دینی و عرفانی، معبود را در همه‌جا حاضر و ناظر می‌داند و هیچ مکانی را از نشانه‌های خدا خالی نمی‌یابد، اما ذات او را به مکان و زمان محدود نمی‌کند.

هست در هر مکان خدا معبود
 نیست معبود در مکان محدود
 (سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۶)

در همین عصر، اندیشیدن و گفت‌وگو در زمینه تأویل متشابهات، از جمله «عرش» خدا رواج داشت. «مشبهه»، الفاظ قرآنی را از قبیل: «استواء»، «وجه»، «یدین»، «مجی‌ء»، «نزول»

و نیز آنچه را که در اخبار وارد شده؛ نظیر: «صورة»، «قدم»، «اصابع» و نظایر آن را بر ظاهر حمل کرده و آنها را با جسم‌ها می‌سنجیدند (شهرستانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۶) و «کرامیه» که از «مشبهه» و از جمله پیروان محمد بن کرام بودند، خدا را جسم می‌دانستند و بر این اعتقاد بودند که وی از جانب عرش محدود و از جوانب دیگر نامحدود است و بر روی عرش قرار دارد. اما سنایی چنین نسبت‌های ناروا را به حق تعالی ناشایست می‌داند و ضمن تأویل مشابهاً و رد هرگونه اثبات جا و مکان برای خدا می‌گوید:

ای که در بند صورت و نقشی
بسته استوی علی العرش
صورت از مُحدکات خالی نیست
درخورد عَزَّ لایالی نیست
استوی از میان جان می‌خوان
ذات او بسته جهات مَدان
کاستوی آتیی زقرآن است
گفتن لامکان زایمان است
عرش چو حلقه از بُرون در است
از صفات خدای بی‌خبر است

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۵)

نیایی خار و خاشاکی در این‌ره چوبه فراشی
کمر بست و به فرق استاد در حرف شهادت «لا»

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۸)

«لا» رمز نفی ماسیواست و حرف شهادت، لا اله الا الله است. سنایی می‌گوید: «لا» (= نفی دیگر موجودات)، به فراشی و جارو کردن طریق تو برخاست و کمر بست، هیچ خار و خاشاکی بر سر راه تو باقی نخواهد بود و آن‌گاه که با نفی ماسوی‌الله در وادی افتادی از طریق «ألا» به خداوند خواهی رسید (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰). لا اله الا الله نفی ماسوی‌الله است و شهادت بر یگانگی ذات پروردگار است. باید گفت که سنایی در اثبات «الله» از اصل تنزیه دور شده و به اصل تشبیه باور داشته و این همان جایی است که نمی‌توان به طور قطع و یقین، او را تنزیه دانست.

تا به جاروب لا نروبی راه
نرسی در سرای آلا الله

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۱۱۹)

سنایی آنجا که می‌خواهد گفته «لا» را در کلمه شهادت جاروبی سازد تا همه چیز دیگر را از جهان هستی همچون غبار فرو رويد، در حقیقت به همین نفی آفرینش در برابر خداوند به مفهوم شهودی آن نظر دارد و مانند این است که جهان هستی را از همه چیز نفی و طرد می‌کند تا آن را در حقیقتی مطلق منحصر نماید.

بهر ایمان بسته است از ارکان سپهر
در دو کونش بمثل جزء دل پاکان کان نیست

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۸۹)

سنایی به موجب حدیث «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلِيَّ صَوْرَتِهِ» (فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۱۱۵)، نه تنها دل عارف را آئینه صفت می‌داند، بلکه انسان کامل را آئینه تمام‌نمای حق تلقی می‌کند:

آینه صورت از صفت دور است
نور خود ز آفتاب نبریده است
کان پذیرای صورت از نور است
عیب در آینه است و در دیده است

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۸)

جام جهان‌نما، دل انسان کامل است و دل، مخزن و گنجینه اسرار الهی است. هر اسمی به خاطر اینکه یک صفت خاصی را داراست، متفاوت است، دل نیز به خاطر مراتب متفاوتی که دارد، اسم‌های متفاوتی یافته است. «دل واسطه بین روح و نفس است، چون مظهر شئون است یک رو به سوی خلق، از روح طلب فیض می‌کند و به نفس می‌بخشد. دل، محل تجلیات الهی است و تجلیات الهی تکرار ندارد. به همین سبب، در عرفان، جایگاه معارف الهی است» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳).

تو اگر ز ارکان ذاتی صفت نور و ضیا
نزد من این دو صفت جز اثر ایمان نیست
نوراصلی چو فروغی دهد از دست فروغ
فروع را اصل چو پیداشد هیچ امکان نیست

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۸۹)

سنایی در این زمینه که جهان، مظاهر اسماء و صفات حق‌اند، با استفاده از آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور: ۳۵) ذات حق را چون چراغی می‌داند که خود به خود روشن است و صفات در حکم آئینه‌ای است که از پرتوی چراغدان ذات، نور می‌گیرد و صورت مادی انسان و جهان نیز مانند چراغدانی تیره است که در پرتوی پدیدار شدن صفات‌ها، عینیت پیدا می‌کند.

مرا باری بحمدالله زراه رافت و رحمت
بسوی خطه وحدت برد عقل از خط اشیاء

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۹۰)

عرفان، مسئله آفرینش جهان را مربوط به تجلی ظهوری حق می‌داند که به دو صورت است: ۱. ظهور خاص؛ ۲. ظهور عام. ظهور عام همه موجودات را دربر می‌گیرد و به آن تجلی رحمانی می‌گویند؛ یعنی رحمتی که خداوند بر ما ارزانی داشته، عمومی بوده و برای همه یکسان است و به آن فیض اقدس می‌گویند. این فیض اقدس شامل تمام موجودات، چه کامل و چه ناقص می‌شود و همه از افاضه پروردگار برخوردار می‌شوند. رافت و رحمت از صفات پروردگار است که در مرتبه واحدند و به مقام ظهور رسیده‌اند و صفات ذات پروردگارند و از آنها تحت عنوان صفات ثبوتیه (کمالیه) نام برده می‌شود.

دو اصطلاح فیض اقدس و مقدس، از اصطلاحات رایج در علم عرفان نظری است و از ارکان اساسی آن به‌شمار می‌آیند و آگاهی نسبت به آنها، در فهم بسیاری از مسائل عرفانی، مفید و مؤثر است. بنابراین، پرداختن به این موضوع برای کسانی که بخواهند اصولی از عرفان اسلامی را بدانند، بسیار مناسب است. عرفا برای خداوند دو تجلی قائل می‌باشند: یکی تجلی علمی، و دیگری تجلی عینی خارجی. تجلی اول عبارت است از تجلی ذات بر ذات خود، که باعث تحقق اسماء و صفات می‌گردد؛ و این را «فیض اقدس» می‌گویند.

تجلی دوم - که تجلی خارجی و عینی است - تجلی اسمائی و صفاتی است که موجب پیدایش ممکنات و حقایق موجود در عالم می‌شود و از آن، تعبیر به «فیض مقدس» می‌کنند. به عبارتی دیگر، فیض الهی بر دو قسم است: فیض اقدس که با آن اعیان ثابت و استعدادهاى آنها در علم ربوبی حاصل می‌شود. اصطلاح «اعیان ثابت» همان وجود علمی ماسوی در ذات باری تعالی است.

و دیگری فیض مقدس که به وسیله آن، اعیان ثابت در خارج و عالم کون با آنچه از لوازم و توابع آنهاست، حاصل می‌شوند (جامی، ۱۳۷۰، ص ۴۲). وجه نام‌گذاری فیض اقدس به این دلیل است که «أقدس عن الإمكان ولواحقه، والكثرة و توابعها» (موسوی خمینی، ۱۳۶۲، ص ۶۷). منزه است از حالت امکانی و لواحق آن، و از کثرت و آنچه از توابع آن است؛ چراکه فیض اقدس ملاحظه اسماء و صفات الهی است بدون حالت امکانیه - که خود نقص است - در ممکنات خارجی؛ و فیض مقدس ملاحظه حقایق خارجی است از آن نظر که حقایق وجودیه‌اند و هر یک مجلی و مظهري از اسماء و صفات الهی می‌باشند، بی‌شایبه تقایص و حدود عدمی آنها (همان، ص ۹۲).

منظور عارفان اسلامی از این دو اصطلاح، همان اصطلاح حکیمان، یعنی «عالم امر» و «عالم خلق» است که از قرآن کریم اخذ کرده‌اند؛ آنجا که فرموده است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (اعراف: ۵۴). «عالم امر» حقایق وجودی مجرد از ماده‌اند که نحوه فناء آنها در حق تعالی آشکارتر است، و «عالم خلق» منشأ جهان مادی و طبیعی است که کثرت بر آنها غالب است. عالم امر به مرتبه علمی نزدیک‌تر است، و عالم خلق به مرتبه خارجی و عین.

ای همه جان‌ها ز تو پاینده جان چون خوانمت
چون جهان ناپایدار آمد جهان چون خوانمت

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۹۶)

از نظر جهان بینی توحیدی، همه چیز به خدا منتهی می‌شود و یک خداپرستِ موحدِ راستین چیزی را از ناحیه خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد، سرچشمه آن را از خدا می‌بیند: «بَيِّدَكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۲۶)؛ کلید همه خوبی‌ها و نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر چیزی قادر و توانایی.

از وای کن فلکن آمد پس از تحیل خویش
در مناجات از فضولی کن فکن چون خوانمت

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۹۷)

«كُنْ فَيَكُونُ» به معنای «باش. پس موجود می‌شود»، عبارتی است که در چند آیه قرآن ذکر شده است. براساس روایات نقل شده از امامان علیهم‌السلام در تفسیر این عبارت، «كُنْ فَيَكُونُ» بیانی تمثیلی است از این حقیقت که اراده خداوند به ایجاد چیزی، مساوی است با ایجاد آن چیز. بنابراین، این‌طور نیست که خداوند در ایجاد موجودات،

حقیقتاً از لفظ «كُنْ» استفاده کند. برخی عارفان گفته‌اند که اهل بهشت و عارفان، به اذن الهی از مقام «كُنْ فَيَكُونُ» برخوردار می‌شوند. عبارت «كُنْ فَيَكُونُ» در اشعار فارسی نیز بارها تکرار شده است. شاعران فارسی‌زبان، همچون عطار، مولوی، سعدی و نظامی در اشعار خود از عبارت «كُنْ فَيَكُونُ» استفاده کرده‌اند. برای نمونه، سعدی سروده است:

قضای کن فیکون است حکم بار خدای
بدین سخن، سخنی در نمی‌توان افزود

(سعدی، ۱۳۷۸، غزل ۲۵)

تا همه هو نشوی هوئی تو الا نشود
چون شوی هو تو تر آن هوس نقصان نیست

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۹۰)

از نظرگاه سنایی عارفان به موجب این سخن جنید بغدادی: «چون محبت درست گردد، شرط ادب بیفتد» (عطار، ۱۳۷۵، ص ۵۱۹). با دو نیم زدن «ها و هو» جرأت سخن گفتن از خدا را پیدا می‌کنند:

عارفان چون دم از قدیم زنند
ها و هو را میان دو نیم زنند

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶۵)

اگر تجلی ذاتی حق پدیدار شود، سالک نمی‌تواند در برابر تجلیات مقاومت کند و وجودش متلاشی می‌شود و به عدم اصلی خویش برمی‌گردد. و فناء فی‌الله (فنایی که اولیای کامل به آن واصل می‌شوند) را پیدا می‌کند. «سالکان متوجه می‌شوند که در میدان ابتلا و آزمایش (دوری از حق) فناء عشق ذات الهی با ایشان چه کرده است. ابتدا فناء صفاتی، سپس فناء افعالی و در آخر فناء ذاتی است که پس از فناء ذاتی بقاء بالله است و چه زیبا فرموده است پروردگار که: «کسی که من او را بکشم (در راه خدا) خودم دیده‌اش را پرداخت می‌کنم و کسی که پرداخت دیه او بر عهده من است، خود من دیه او هستم». در این باقی ماندن، تمام کمالات انسان ظاهر می‌شود و مظهر تمام صفات اسماء الهی می‌گردد» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۴۳۱).

ما نبودیم او پدید آوردمان از چهار طبع
محدث آمد چار طبع و چار فصل روزگار

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۲)

عناصر اربعه را صوفیان به چهار نفس تشبیه کرده‌اند؛ بدین ترتیب که آتش را نفس اماره، باد را نفس لوامه، آب را نفس ملهمه و خاک را نفس مطمئنه نام نهاده‌اند (طغیانی، ۱۳۸۲، ص ۴۹). در نزد قُدما مدار وجود کائنات و عالم کون و فساد و جهان جسمانی بر محور چهار عنصر اصلی می‌گردد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که فقط خدا قدیم است و همه مخلوقات که انسان نیز جزئی از آن است، حادث است.

حکم تو به رقص قرص خورشید
انگیخته سایه‌های جانور

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۸)

این بیت اشاره به توحید حاکمیت که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است، دارد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «ان الحکم الا

«انعام: ۵۷»؛ حکم و حکومت تنها از آن خداست. وقتی خالق همه اشیاء اوست، طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس اوست، بنابراین هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

به ذات لم‌یزلی هست واحد اندر مجد
به عز و وحدت پیدا از او سنا و کمال
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱)

در قرآن مجید «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک پروردگار اطلاق شده است. خداوند احد و واحد است، یگانه و بی‌همتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی یا جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی و به عبارت روشن‌تر، وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای اوست. در *بحار الانوار* آمده است: «پروردگار ما أَحَدًا لَمَعْنَى است؛ یعنی ذات او تقسیم‌پذیر نیست، نه در خارج و نه در عقل، و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است» (مجلسی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۶). آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نیز مبین همین معناست.

صفات قدس کمالش بری زعلت کون
نمای بحر لقایش بداده فیض وصال
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱)

«لقاء» به معنی لقای حقیقی و با چشم دل است؛ چراکه در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن‌تر جلوه می‌کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می‌رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالی‌تری از این شهود نائل می‌گردد. آن‌گونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» (احزاب: ۴۴)؛ تحیت آنان در روزی که او (خداوند) را دیدار می‌کنند سلام است؛ برای آنها پاداش پُرارزشی فراهم ساخته است.

«مراد از لقاء الله قرار گرفتن بنده است در موقعی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد؛ همچنان‌که روز قیامت نیز اینچنین است، چون روز قیامت روز ظهور حقایق است، که قرآن کریم درباره‌اش فرمود: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» آن روز یقین می‌کنند که خدا حق آشکار است. پس معنای صحیح همان است که گفتیم لقای هر چیز علم یافتن به وجود او است، و روز قیامت مردم به حقانیت خدا علم پیدا می‌کنند، و لقای علمی برایشان حاصل می‌شود (طباطبائی، ۱۳۶۶، ج ۱۶، ص ۱۵۰).

نه اولیت او را بود گه اول
نه آخریت او را نهایت است و مال
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱)

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳). بسیاری از صفات است که در ما انسان‌ها و موجودات دیگر غیرقابل جمع است؛ زیرا وجود ما محدود است و نمی‌تواند هم اول باشد و هم آخر. اما هنگامی که سخن به صفات خدا می‌رسد، در آنجا اول و آخر باهم جمع می‌شود و این آیه با توجه به لایتناهی بودن ذات

مقدس خداوند جای تعجب نیست. امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «برای اولیت او آغازی نیست و برای ازلت او پایانی نخواهد بود. نخستینی است که همواره بوده و جاویدی است که سرآمدی ندارد، آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت از چه چیز پیدا شده؛ و پنهانی است که نتوان گفت در کجاست» (نهج البلاغه، ۱۳۵۳، خطبه ۱۶۳).

حکیم سنایی در *حدیقه الحقیقه* نیز همین موضوع ازلی و ابدی بودن خداوند را مطرح کرده است:

اول او اول بی‌ابتداست
آخر او آخر بی‌انتهاست
(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۱۱۱)

زنور چرخ منور کند طلایه سیم
زقهره بر کند در صدف به حکمت در
هزار نافه مشک ازل دهد هر شب
زجاء برآرد صبحدم خورشید
زصبح حکمت رنگین کند به که لاله
نهاده در دل خورشید آتشین گوهر
کند زبینه کافور صبح ارض و جبال
زعین قدرت آرد هزار نهر زلال
برای فحه عشاق بر جنوب و شمال
کند منور از نور او همداد و تلال
نهد به چهره خویان چین به قدرت خال
بداده چهره مه را هزار نور و نوال
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۲)

خداوند، خالق آسمان‌ها، خورشید و ماه و ستارگان، باد و باران، زمین و کوهساران، گیاهان و جانوران، در و مروارید و مرجان، رود و آب‌های روان است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ او پدیدآورنده همه هستی است و هر چه هست، نمود اوست. شمس‌الدین محمد لاهیجی در *شرح گلشن راز* در قالب ابیات زیر، هستی و وجود تمام کائنات را در گرو بقا و جاودانگی حضرت حق می‌انگارد:

گرچه حسنش دائماً در جلوه است
از تجلی جمال وحدت است
هستی عالم همه هستی اوست
این نمود و بود عالم از کجاست
در حقیقت آنکه کسرت را بقاست
بی‌بقای حق جهان عین فناست
(لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۱۴)

خالق بالذات فقط اوست. اقرار به خالقیت پروردگار، توحید عبودیت و ربوبیت او را در پی خواهد داشت که هر کدام از آنها شاخه‌هایی از توحید افعالی و صفت فعل پروردگار است.

همه ملکی زوال آید زوالی نیست ملکات را
همه خلقان بفرسایند تو بی‌شک نفرسائی
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۵۶)

همه هستی، مظهر خدای متعال است. همان‌گونه که لاهیجی در *مفاتیح الاعجاز* بیان می‌کند:

بقا حق راست باقی جمله فانی است
بیانش جمله در سبع‌المشائی است
(لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۴۳۱)

تنها خدا سزاوار بقاست و آنچه غیر از حق است فنا و نیستی است؛ زیرا به حکم این که فیض رحمانی پروردگار پیوسته است، نمی‌تواند بقا نداشته باشد.

به کل من علیها فان بیان کرد
نفسی خلق دید هم عیان کرد
(همان، ص ۴۳۲)

قدیم حال گردانی رحیم و راحم و ارحم

بصیر و مفضل و منعم خدای دین و دنیایی

(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۵۸)

«رحیم» همان رحمت، «صفت فعل» پروردگار است، با این تفاوت که در مورد عاصیان گفته شده است: «ارحم‌الرحمین» نیز همان عفو و رحمت پروردگار و صفت فعل اوست. «بصیر» بینایی پروردگار نسبت به ظواهر و پدیده‌های جسمانی انسان است و نقطه مقابل «خبیر» که آگاهی از بواطن و عقاید و نیات روحی انسان است. «منعم» نیز صفت «فعل» پروردگار است؛ چراکه همه نعمت‌ها، موهبت الهی است. «نعمت‌های الهی همه از طریق تفضل و رحمت خدا به انسان می‌رسد، نه از طریق استحقاق؛ و اگر بنا بود نعمت‌ها جنبه استحقاقی پیدا کند، گروه کمی مشمول می‌شدند» (طبرسی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۷).

ملکا ذکر تو گویم که تو پایی و خدایی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پیویم
تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری
نه نیازت به ولادت نه به فرزند حاجت
تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی
بری از خوردن و خفتن، بری از شرک و شبیهی
توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگجی
بند این خلق و تو بودی، نبود خلق و تو باشی
همه عزای و جلالی همه علمی و یقینی
همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی
احد لیس کمطه صمد له ضد
لب و دندان سئانی همه توحید تو گوید

نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
احد بی‌زن و جفتی، ملک کامروایی
تو جلیل‌الجبروتی تو نصیرالامرای
تو نماینده فضلی تو سزوار تنایی
بری از بیم و امید بری از چون و چرایی
بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی
توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
نه بجنبی و نه بگردی نه بگاهی و نه فزایی
همه نوری و سروری همه جودی و جزایی
همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی
لن الملک تو گوئی که مر آن را تو فزایی
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
(سنایی، ۱۳۶۱، ص ۴۶۱)

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، اساس و پیام و هدف سنایی در اشعار خود بر محور توحید و عشق استوار است. خدایی که او می‌جوید، خدای بیگانه‌ای است که شناخت او جزء به او و جزء به عنایت او میسر نمی‌شود. طبق جهان‌بینی توحیدی سنایی جهان مخلوق خداوند حکیم و آگاهی است که تمام افعالش روی حساب و برنامه است. قصیده بالا اوج مضامین توحیدی است. با وجود اینکه در این پژوهش هر کدام از اوصاف خداوند به‌طور جداگانه و در قالب ابیات مختلف از دیوان سنایی، مورد بررسی قرار گرفته است، اما انسجام و زیبایی‌ای را که از ابیات فوق می‌بینیم، از قلب و وجود سنایی نشئت گرفته که با صدای بلند و مناجات‌گونه و با سوز دل، خدا را یاد می‌کند. آنچه اوصاف و اسماء پروردگار است بر زبان می‌راند و اقرار به یگانگی پروردگار می‌کند. ذکر او می‌گوید تا رستگار شود. «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تَفْلِحُوْنَ» (انفال: ۴۵) و خدا را درون جان حاضر می‌بیند که چون نوری راهنمای وجود اوست.

سنایی فقط خدا را سزوار ستایش می‌داند: «اَلْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ» (حمد: ۱). به فضل و عنایت خداوند امیدوار است؛ چراکه رحمت الهی بر قلب و جان او روان است و به سابقه رحمتش دل داده است: «سَيَقْت رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۲۶). سنایی، تا مرز رستگاری پیش می‌رود و سوره اخلاص را با همه خلوص زمزمه می‌کند: «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ، اللّٰهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ» (توحید: ۱-۴). در آستانه بارگاه ملکوتی می‌ایستد و با هزاران امید به آن درگاه می‌کوبد تا گشوده شود و با هر کوبیدنی، ندایی از اعماق وجودش برمی‌خیزد و محبوب را اینچنین می‌خواند:

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
تو نماینده فضلی تو سزوار تنایی
و می‌داند او بی‌نیاز مطلق است: «اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ» (فاطر: ۱۵). و مانند‌ی ندارد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱). او را می‌خواند، برای همه می‌خواند و باز هم می‌داند که اوصاف او در فهم و عقل نمی‌گنجد؛ عقل، چون پدیده اوست، از درک کامل او عاجز است. تمام کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند، فانی می‌شوند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ» (رحمن: ۲۶). و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار است که باقی می‌ماند «وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» (رحمن: ۲۷). او نور جاویدانی است که بر پهنه هستی می‌درخشد و تمام موجودات از آن افاضه وجود می‌کنند.

۵. صفات ثبوتی و سلبی حق تعالی از نظر سنایی

علاوه بر ذات، در شعر سنایی ابیاتی هم یافت می‌شود که به صفات حق تعالی پرداخته است. این بخش از اشعار وی را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد؛ یکی مربوط به صفات ثبوتیه حق تعالی و دیگر صفات سلبیه. نکته مهم اینکه سنایی هیچ‌گاه از این دو اصطلاح استفاده نکرده، بلکه به شیوه واعظان آن روزگار، هر کجا مقام سخن اقتضا می‌کرده، مضامینی در خصوص صفات حق تعالی به رشته نظم کشیده و استفاده ما از این دو اصطلاح تنها برای تبیین بهتر مطالب است. «در اندیشه سنایی صفات خداوند، قدیم است، بری از علت کون است و مثل ندارد، حقیقت آن ذات اقدس بر کسی مکشوف نشده و بر این اساس صفات حق تعالی همچون ذاتش درخور چون و چرا نیست و از کیفیت آن نیز نمی‌توان چیزی گفت و یا حتی دانست» (رک: سنایی، ۱۳۶۱، ص ۲۰، ابیات ۱۹، ۱۸، ۲۶ و ۳۱؛ ص ۳۳، بیت ۲۸۶؛ ص ۹۳، بیت ۵۱؛ ص ۹۴، بیت ۵۲). مسلم است که سنایی در اینجا نیز به همان اصل تنزیه مطلق اشاعره

تجسیم قائل بودند و به ظاهر الفاظی همچون «رجل»، «ید»، «نزول»، «اصبعین»، «کرسی»، «عرش» و... اعتقاد داشتند» (شهرستانی، بی تا، ص ۱۰۰). اما سنایی این معتقدات باطل را می‌گوید و چنین نسبت‌های ناروایی را به حق تعالی، ناشایست می‌داند. وی در بیان صفات پروردگار، کاملاً به موضع عالمان شریعت نزدیک شده، به گونه‌ای که خواننده این اشعار برای لحظاتی دچار تردید می‌شود که آیا شاعر این اشعار همان عارف و شیدایی است که در جایی دیگر کفر و دین را در راه معشوق ازلی یکسان می‌شمرد؟!

سنایی در باب وحدت وجود به جمع تشبیه و تنزیه معتقد است. باید گفت پدیدار شدن حق در موجودات ممکن در حکمی تقید او و مستلزم تشبیه است. و بطون حق که مرتبه اطلاق ذاتی اوست، مستلزم تنزیه است. پس نه تشبیه صرف درست است و نه تنزیه محض. درست آن است که هم به تنزیه باور داشته باشیم و هم به تشبیه. آیه قرآنی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری: ۱۱) این معنا را تأیید می‌کند.

نتیجه‌گیری

سنایی بیش از آنکه در پی اثبات صفت یا کیفیتی برای ذات حق تعالی باشد، در اندیشه نفی هر معلومی است که درباره ذات خداوند به ذهن آدمی خطور می‌کند. بنابراین با چنین بیاناتی در مورد ذات حق نمی‌توان ادعا کرد که سنایی در توحید و خداشناسی سمعاً و طاعتاً از نظام توحیدی اشاعره پیروی کرده است؛ چرا که اصل تنزیه پروردگار در نظام توحیدی دیگر مذاهب اسلامی هم هست و می‌توان گفت که در امور مربوط به ذات خدا، هم به اصول توحیدی اشاعره و هم اصول عقیدتی معتزله نظر داشته است. وی با وجود تنزیه خدا، مخاطبان خود را به بندگی و شناخت خدا از رهگذر صفات و نام‌های پروردگار فرامی‌خواند و سرانجام بهترین راه ستایش و شناخت خدا را همان «تنزیه در عین تشبیه» و «تشبیه در عین تنزیه» که به موجب آیه شریفه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» همان شیوه قرآنی است، معرفی می‌کند. در اندیشه سنایی صفات خداوند قدیم است؛ ببری از کیفیت و منزله از چون و چرا. صفات حق تعالی از ذات او جدا نیست. صفاتی که در اشعار سنایی به چشم می‌خورد عبارتند از: قدیم، علیم، قدیر، مرید و حق و همچنین صفات دیگری مانند: جلیل‌الجبروت، واحد در مجد، حکیم، عظیم، کریم و رحیم و بسیار صفات دیگر. در اشعاری که سخن از

متمایل شده است، اما نکته مهم‌تر اینکه اصولی را که درباره صفات حق ذکر می‌کند همان‌هاست که درباره ذات حق گفته بود. برای مثال قدیم بودن، ببری از کیفیت، منزله بودن از علت‌پذیری، بی‌مثل بودن و نامکشوف بودن را هم برای ذات حق لحاظ کرده، و هم برای صفات. این شیوه برخورد سنایی با ذات و صفات باری تعالی ریشه در دو طرز فکر دارد؛ جایی که سنایی به قدیم صفات الهی معتقد است و این امر برخلاف نظر شیعه و معتزله و موافق اشاعره می‌باشد (سنایی، ۱۳۵۹، ص ۳۴۸). در جایی دیگر، به ایباتی برمی‌خوریم که با سخنان قبلی وی (تغایر صفات با ذات) مغایرت دارد (همان، ص ۴). در این ایبات سنایی بیان می‌کند که ذات وی یکی است و دویی در آن راه ندارد. این بیان موافق با دیدگاه شیعه است که به عینیت صفات با ذات حق تعالی معتقدند (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۱-۲۴۵). این بحث نیز مانند بحث‌های دیگر جای تأمل دارد؛ زیرا سنایی دارای افکار دو پهلوست.

۶. صفات الهی ذکر شده در شعر سنایی

قدیم، علیم، قدیر، مرید و حق از جمله صفات ثبوتی هستند که سنایی برای خداوند ذکر کرده است. در موارد دیگر نیز به صفاتی همچون جلیل‌الجبروت، واحد در مجد، حکیم، عظیم، کریم و رحیم اشاره می‌کند که البته مبتنی است بر آنچه در کلام الله و به تبع آن در اقوال عالمان شریعت آمده است. گذشته از صفات ثبوتی، وی در شعر خود به شکل مفصل‌تری از صفات سلویه خالق متعال یاد می‌کند. در نگاه سنایی، بی‌نیاز مطلق و غنی از «که و می» و حتی کفر و دین‌بندگان است. شک و یقین‌بندگان درباره خداوند، برای معبود سود و زبانی دربر ندارد و او صمدی است که نه به ولادت نیازمند است و نه به فرزند محتاج، بغض و حقد و کینه و غضب و خشم به آن ترتیبی که ما می‌توانیم تصور کنیم، در وجود او راه ندارد و خشم و خوشنودی او نه از روی طبع است و نه به معنای تغییر در وصف. ببری از رنج و گداز است و منزله از بیم و امید و خوردن و خفتن، قیامش ضد جلوس نیست و واحد بودن خالق متعال عددی و شماری نیست و اصولاً وصف خالق به علم مخلوق در نمی‌آید؛ کلام او لفظ و نقش ندارد و آواز و شکل نیز از آن دور است. به عقیده سنایی، حق تعالی از «قدوم» و «اصبعین» و «نزول» و نظایر این اشارات که متناسب با عالم ماده و مخلوقات مادی است، منزله می‌باشد. درحالی که «اشاعره به‌ویژه، مجسمه، مشبیه و کرامیه به

منابع.....

- نهج البلاغه، ۱۳۵۳، ترجمه فیض الاسلام، تهران، افق.
- انصاری، عبدالله بن محمد، ۱۳۸۸، صد میدان، بررسی، تصحیح و توضیحات و فهرست‌ها سهیلا موسوی سیرجانی، تهران، زوار.
- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۰، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۶، کشف المراد، ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیة.
- زرقاتی، سیدمهدی، ۱۳۷۸، افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی، تهران، روزگار.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۷۸، کلیات، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، قطره.
- سنایی، مجدود بن آدم، ۱۳۵۹، حدیقة الحقیقه و طریقه الشریعه، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- ، ۱۳۶۰، مثنوی‌های حکیم سنایی، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بابک.
- ، ۱۳۶۱، دیوان اشعار، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چ چهارم، تهران، سنایی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۲، تازیان‌های سلوک، تهران، آگاه.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، بی‌تا، الملل والنحل، تحقیق محمد سیدگیلانی، بیروت، دارالمعرفه.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۶، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ دوم، بی‌جا، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۹، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سیدهاشم محلاتی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- طفیانی، اسحاق، ۱۳۸۲، شرح مشکلات حدیقه، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۵، تذکره الاولیاء، تهران، بهزاد.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۰، احادیث مثنوی، تهران، دانشگاه تهران.
- کاشانی، عزیزالدین، ۱۳۸۱، مصباح الهدایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ دوم، تهران، سنایی.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۳، شرح گلشن راز، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چ سوم، تهران، زوار.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۷۹، بحار الانوار، تهران، اسلامیة.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۱، آشنایی با علوم اسلامی، چ هشتم، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۰، تفسیر نمونه، چ پنجم، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۶۲، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایه، تهران، پیام آزادی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۶۵، مثنوی معنوی، تصحیح محمد رمضان، تهران، کلاله خاور.
- یثربی، سیدیجی، ۱۳۸۴، عرفان نظری، قم، بوستان کتاب.

افعال حق تعالی است، عقاید سنایی گاهی به اشاعره نزدیک می‌شود. اما می‌توان گفت که سنایی با تحقیق و به دور از تعصب، حقایق کلامی را از نزد هر گروهی که باشد، برگرفته و به حقیقت‌جویان ارائه داده است. با توجه به اینکه بیشتر اندیشه‌های کلامی وی، از آب‌سخور معتقدات کلامی شیعه و گاهی اشاعره سرچشمه می‌گیرد، می‌توان گفت که وی قصد دارد دیدگاه‌های این دو فرقه را به همدیگر نزدیک سازد. در اندیشه‌های عرفانی «سنایی دو نکته را در خصوص افعال حق مطرح می‌کند؛ نخست اینکه فعل حق با قصد قبلی نیست و خالق متعال از چنین نسبت‌هایی منزله است و دیگر اینکه، هرچند ذات حق، بی‌نشان است؛ اما از فعل او می‌توان به وجود هستی وی پی برد.» (زرقاتی، ۱۳۷۸، ص ۲۴).